

پایه‌های مرجعیت دینی در آیات و روایات

دکتر مجید معارف*

تاریخ دریافت: ۸۶/۰۳/۲۱

تاریخ پذیرش: ۸۶/۰۶/۰۵

چکیده

یکی از مسائل مهم در حوزه دین‌پژوهی، بحث مرجعیت دینی است. به موجب آن، کسانی که اطلاعات علمی در مسائل دینی ندارند، موظف به رجوع به عالمان و متخصصان علوم دینی و اخذ معالم دینی از آنان خواهند شد. مرجعیت دینی پایه‌های مهمی در قرآن، به‌ویژه آیه‌های «نفر» و «سؤال» دارد. به موجب قرائن و شواهد تاریخی، رسول خدا(ص) پایه‌گذار مرجعیت دینی در عصر خود شدند. اما نظام مرجعیت دینی به عنوان نظامی که پاسخ‌گوی نیازهای علمی شیعیان باشد، در دوران امامان(ع) به‌خصوص صادقین(ع) شکل گرفت و توسعه یافت؛ به‌طوری‌که پس از دوره غیبت تا به امروز، همین نظام حل مسائل و مشکلات دینی را بر عهده دارد.

واژگان کلیدی

مرجعیت دینی، آیه نفر، آیه سؤال، فقه، تفقه، انذار، اهل‌الذکر

طرح مسئله

یکی از مسائل مهم در عصر حاضر، شناخت نظام مرجعیت دینی و درک اعتبار و مشروعیت آن است. اهمیت این بحث از آنجا ناشی می‌گردد که ادای تکلیف شرعی، جز با انجام فرائض دینی آن هم با مبنای صحیح محقق نخواهد شد. تکلیف ابتدایی هر مسلمان، شناخت مستقیم تکالیف دینی است. چون همگان از دسترسی به چنین شناختی عاجز می‌مانند، ناچار عمل شرعی یا بدون مبنای صحیح انجام خواهد شد؛ که بی‌اعتبار است و رفع تکلیف نخواهد کرد، یا از طریق مراجعه به کارشناسان دینی و تقلید از آنان انجام خواهد شد؛ که باید دید این کار چه جایگاه و اعتباری از نظر آیات و روایات دارد تا چنین تقلیدی، رفع تکلیف کند و مصداق تقلید مذموم واقع نشود.

۱. مرجعیت دینی در قرآن

از آیات متعددی از قرآن، می‌توان نظام و مرجعیت دینی را اثبات کرد که برخی از موارد آن‌ها عبارت‌اند از:

۱-۱. آیه نَفَر

خدای متعال در سوره توبه می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه: ۱۲۲) (نسزد که مؤمنان همگی (برای جهاد) بیرون روند، پس چرا از هر گروهی عده‌ای از آنان بیرون نمی‌روند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگردند، بیم دهند؟ باشند که (از عذاب خدا) بترسند). در تفسیر این آیه نکات مهمی وجود دارد که به ترتیب عبارت‌اند از:

۱-۱-۱. زمینه نزول آیه

این آیه در شرایطی نازل گردید که به دلیل مذمت خداوند از منافقان که از شرکت در جنگ و جهاد شانه خالی می‌کردند، اهتمام مؤمنان جملگی به جهاد در راه خدا مصروف می‌گشت و گاه استقبال آنان برای شرکت در غزه یا سریه به‌حدی بود که

رسول خدا(ص) تنها می‌شد. در چنین شرایطی، این آیه نازل گردید و این تکلیف را اعلام کرد که نیازی به خروج همه مؤمنان به قصد شرکت در جهاد نیست بلکه عده‌ای نیز باید به قصد آموختن علوم دینی عازم مدینه‌الرسول گردند و پس از شناخت حقایق دینی، برای انذار قوم خود به سرزمین‌های خویش مراجعه کنند (طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۸۳؛ طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۹، ص ۱۰۴).

۱-۲. وجوب کفایی تفقه در دین

طبق آیه «تَفَقَّهْ در دین»، شناخت معالم دینی فقط متوجه بخشی از مؤمنان شده است، نه همه آنان. این موضوع، وجوب کفایی این امر را نشان می‌دهد. ضمناً، طائفه در زبان عرب به جماعتی از مردم اطلاق می‌شود که از یک نفر به بالا باشند (راغب، ۱۴۱۸، ص ۳۱۱). در قرآن نیز این تعبیر برای جماعت کم یا زیاد، هر دو استعمال شده است؛ مانند آیه‌ای که درباره مؤمنان به حضرت عیسی(ع) و تکذیب‌کنندگان آن حضرت(ع) می‌فرماید: «... فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ...» (صف: ۱۴) (طائفه‌ای (کمی) از بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و طائفه‌ای (بیشتری) به او کفر ورزیدند).

حال اگر شناخت حقایق دینی تکلیف قطعی همه مؤمنان باشد، این امر موجب حرج شده و اضطراب بسیاری را به دنبال خواهد داشت؛ زیرا واضح است که همه مؤمنان قادر به هجرت به مراکز دینی و آموختن علوم نخواهند بود؛ بلکه قرآن خود عده‌ای را به عنوان «مستضعف» استثنا کرده و آنان را معفو دانسته است (نساء: ۹۷-۹۹). نتیجه آنکه «تَفَقَّهْ در دین» تکلیف ابتدایی مؤمنان است که چون تحقق آن برای همه افراد بعید و بلکه منتفی است، به‌صورت وجوب کفایی برای عده‌ای مستقر خواهد بود (مظفر، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۷).

۱-۳. بررسی معنای لغوی و اصطلاحی تفقه

تَفَقَّهْ مصدر باب تفعل، به معنای فراگیری و شناخت فقه است تا حدی که انسان به تخصص نائل شود (راغب، ۱۴۱۸، ص ۳۸۴). کلمه فقه در عرف لغت‌شناسان، به معنای علم و فهم به کار رفته است. در این مورد، ابن منظور می‌نویسد: «الفقه العلم بالشیء

والفهم له... الفقه الفطنة» (ابن منظور، بی تا، ج ۱۳، ص ۵۲۲). به عقیده راغب، فقه اخصّ از علم است و آن، دانش ناپیدایی است که با استفاده از معلومات حاضر انسان (با تدبر و استنباط) به دست می آید (راغب، ۱۴۱۸، ص ۳۸۴). با تأمل در برخی از آیات و روایات، به دست می آید که «فقه» معنای وسیع تری نسبت به «علم» دارد. در شرایطی که علم نقیض جهل است و عالم در برابر جاهل قرار می گیرد، کلمه «فقه» در مقابل «سفه» قرار می گیرد و فقیه نقطه مقابل سفیه است. اما سفاقت در آیات قرآن، جهل و بی اطلاعی طبیعی و معمولی نیست بلکه نوعی نادانی ناشی از اعراض از حقایق است. لذا، این ویژگی به منافقان نسبت داده شده- که آنان از حقایق رویگردانند- (بقره: ۱۳)، و درباره مخالفان راه و رسم حضرت ابراهیم (ع) نیز آمده است: «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره: ۱۳۰). نتیجه آنکه فقه نیز کاملاً مترادف با علم نیست بلکه نوعی علم مسئولانه همراه با ژرف اندیشی و بصیرت است. از این رو، فقه در پاره ای از روایات به معنای حکمت آمده است. سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت در تفسیر «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (بقره: ۲۶۹)، فرمودند: «ان الحكمة المعرفة والتفقه في الدين فمن فقه منكم فهو حكيم وما احد يموت من المؤمنين احب الى ابليس من فقيه» (عیاشی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۷۱) (همانا حکمت شناخت و تفقه در دین است. هر که از شما فقیه باشد، او حکیم است و مرگ هیچ یک از مؤمنان برای شیطان خوشایندتر از مرگ یک فقیه نیست).

مراد از علم فقه در آیات و روایات، شناخت همه جانبه و عمیق دین است که شامل اصول اعتقادی و نظام اخلاقی، و نیز شناخت تکالیف و فروع دین^۱ است که علم فقه به معنای امروزی آن یعنی علم به احکام شریعت (راغب، ۱۴۱۸، ص ۳۸۴)، فقط بخشی از آن است. طبق روایات تاریخی، پرورش راویان فقیه و آشنا به معالم دینی، یکی از کارهایی بود که امامان شیعه (ع) در دستور کار خود قرار دادند و تلاش فراوانی برای آن مصروف داشتند (معارف، ۱۳۷۴، صص ۱۲۳-۱۳۵). لذا از نظر آنان، روگردانی از تفقه، با اعرابی و بدوی بودن انسان یکی بوده است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۲). امام

باقر(ع) در تأکید به تفقه به معنایی که گذشت، فرمود: «لو اتیت بشاب من شباب الشيعة لا يتفقه لادبته» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۱). امام صادق(ع) در تأکید همین سیره می‌فرماید: «دوست دارم که با تازیانه بر سر یارانم بکوبند تا آنکه فقیه و دانشمند شوند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۱). نکته دیگر آنکه در برخی از روایات، فقاها با نوعی زمان‌شناسی و مخاطب‌شناسی همراه شده است که باز تفاوت دیگری را بین علم و فقه نشان می‌دهد. امام علی(ع) در این باره می‌فرماید: «الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله ولم يؤيسهم من روح الله ولم يؤمنهم من مكر الله» (سید رضی، ۱۳۷۹، حکمت ۹۰) (فقیه کامل کسی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس و از مهربانی و رحمت او نومید نکند، چنان‌که از عذاب ناگهانی خداوند نیز ایمن نسازد) (رک. کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۱).

۴-۱-۱. تکلیف فقهاء در انذار و هدایت مردم

با توجه به عبارت «ولینذروا قومهم اذا رجعوا اليهم»، علمای دین به انذار و هدایت مردم مکلف شده‌اند که این خود، زمینه مرجع واقع شدن آنان را فراهم می‌کند. هدایت و انذار در درجه نخست، کار پیامبران الهی است که در آیات متعددی به آن تأکید شده است (رک. نساء: ۱۶۵؛ احزاب: ۴۵). مشخص است که علمای دین در انجام وظایف هدایت و انذار، وارث پیامبران‌اند؛ چنان‌که در پاره‌ای از روایات مانند «ان العلماء ورثة الانبياء» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۶۴؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۱)، «العلماء امناء الرسل» (سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۰) یا «الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا...» (سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۳۲)، به این موضوع تصریح شده است.

۵-۱-۱. مفید واقع شدن انذار فقهاء

آخرین نکته در بررسی آیه نفر، اعلام مفید بودن انذار فقهاء، برای مردم است. این موضوع در تعبیر «لعلهم يحذرون» دیده می‌شود که ظاهراً قیدی احتمالی است، اما تعبیر احتمالی مذکور ارتباطی با نقش یا فعالیت فقهاء و منذران در انجام وظایف خود ندارد

بلکه این موضوع در درجه نخست، به میزان آمادگی مردم در توجه به انذار عالمان ارتباط پیدا می‌کند. دلیل این مطلب، خطاب خدا به رسول خود در موضوع انذار مردم است؛ چنان‌که فرمود: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (یس: ۱۰؛ بقره: ۶) و «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ» (یس: ۱۱) (تو فقط کسی را انذار می‌کنی که از این یادآوری (الهی) پیروی کند و از خداوند رحمان در نهان بترسد، چنین کسی را به آمرزش و پاداشی پرازش بشارت ده).

با توجه به مفید واقع شدن انذار فقهاء- حداقل به عنوان اتمام حجت برای مردم- برخی از اصولی‌ها از عبارت «لعلهم يحذرون»، حجیت خبر واحد را نتیجه گرفته‌اند؛ زیرا در شرایطی که تعبیر طائفه بر چند نفر محدود هم قابل اطلاق است، انذار آنان در صورتی لغو و بیهوده نخواهد بود که مردم به آنان مراجعه کنند و برای سخنان آنان اعتبار و سندیت قائل شوند (مظفر، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۶۹-۷۲).

۲-۱. آیه سؤال

خداوند متعال در دو مورد، خطاب به مردم می‌فرماید: «... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۷) (پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید). در این آیه، نکات قابل توجهی در اهمیت پرسش و لزوم مراجعه به آگاهان وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱-۲-۱. اهمیت پرسش در زمینه مجهولات

در این آیه شریفه، مردم به پرسیدن از آنچه نمی‌دانند، ملزم شده‌اند. صدر آیه اهمیت سؤال را در رسیدن انسان به حقیقت نشان می‌دهد؛ زیرا در غیر این صورت، مبنای عمل به دستورهای دینی یا قضاوت در موضوعات بر مبنای ظن و جهل استوار می‌شود و ارزشی نخواهد داشت. قرآن در یک نهی می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...» (اسراء: ۳۶) (و از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن). و در جای دیگر تأکید می‌کند: «وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (نجم: ۲۸). در روایات معصومان(ع) نیز بر مسئله سؤال از نادانسته‌ها بسیار تأکید شده، تا حدی که پرسش کلید قفل علم و دانش وصف گردیده (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۰) و برعکس، نپرسیدن سبب هلاکت و تباهی

اعلام شده است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۰). برای نمونه، یکی از اصحاب امام صادق(ع) در محضر آن حضرت، ماجرای بیمار مبتلا به آبله‌ای را ذکر می‌کند که دچار جنابت شد و بستگانش او را غسل دادند و در نتیجه از دنیا رفت. امام صادق(ع) فرمود: «او را کشتند؛ چرا نپرسیدند، همانا دوی نفهمی پرسش است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۰).

۲-۲-۱. بررسی امور قابل پرسش

تعبیر «...فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳)، از جهاتی مطلق است؛ یعنی، مردم وظیفه دارند در تمام چیزهایی که از آن بی‌اطلاع و ناآگاه‌اند، به اشخاص آگاه و مطلع مراجعه کنند (طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۸۵). این، همان اصل رجوع جاهل به عالم است که اصلی عقلی است (طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۵۹). اما در این میان، مراجعه مردم در دستیابی به معارف دینی و دانستن تکالیف شرعی، از ضرورت و اولویت بیشتری برخوردار خواهد بود. در پاره‌ای از روایات همین امور، مصادیق علم مورد نیاز اعلام شده است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۲). ضمناً، به موجب برخی از روایات، عبادت باید مبنای شرعی داشته باشد و در غیر این صورت، مبنای آن باطل خواهد بود. امام صادق(ع) به مفضل بن مزید فرمود: «دو شیوه مایه هلاکت است که تو را از آن نهی می‌کنم؛ بهره‌ز که با کیش باطل خدا را عبادت کنی، و بهره‌ز که بدون فقه و دانش فتوا دهی» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۲). و برای آنکه چنین اتفاقی نیفتد، لازم است که مردم شخصاً در مسیر فقاقت و درک علوم دینی باشند یا از کسانی که آگاه و مطلع‌اند، سؤال و پرسش کنند. لذا، امام صادق(ع) فرمود: «لا یسع الناس حتی یسألوا ویفقهوا ویعرفوا امامهم...» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۰).

۳-۲-۱. بررسی مصادیق «اهل الذکر»

در اینکه مصادیق «اهل الذکر» چه کسانی هستند، بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد. برخی اهل کتاب را مصداق «اهل الذکر» دانسته‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۰۷). برخی علاوه بر آن، مصادیق «اهل الذکر» را به قاطبه علمای دینی و اهل قرآن به‌طور

عام، و پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) به‌طور خاص، توسعه داده‌اند (طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۶۴). با توجه به سیاق آیه ذکر که مکی است، «اهل الذکر» در زمان نزول، مصداقی جز رسول خدا(ص)- از مسلمانان- و عالمان به تورات و انجیل از اهل کتاب- که دانا به ظهور پیامبر موعود بوده‌اند- ندارد. حتی درباره سؤال از علمای اهل کتاب، در جای دیگر آمده است: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...» (یونس: ۹۴) (و اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم، تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خواندند، بپرس). البته، سؤال رسول خدا(ص) از علمای اهل کتاب در این آیه، در جایگاه فرض و تمثیل است،^۲ نه حقیقت و واقعیت (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۷۰؛ طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۱۰، ص ۱۲۳). اما با گذشت زمان، «اهل الذکر» مصادیق دیگری پیدا کردند که از جمله امامان اهل بیت(ع) هستند که در حال حیات و ممات مورد سؤال و محل پرسش قرار می‌گیرند. مفاد روایاتی که از طریق آنان وارد شده است که «نحن اهل الذکر ونحن المسؤولون» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۲)، معنایی جز این دربر ندارد که امامان شیعه(ع) و اهل بیت پیامبر(ص)، از اهمّ مصادیق «اهل الذکر» هستند؛ بدون آنکه آیه تخصیص به آنان داشته باشد. به قول علامه طباطبایی، «اگر از مورد خصوص آیه صرف‌نظر شود- زیرا مورد نزول مخصص آیه نیست- آیه شریفه مطلبی را به‌طور عام بیان کرده که هم سائل و هم مسئول و هم مسئول‌عنه در آن به‌صورت عمومی است؛ یعنی هر جاهلی هرچه را نمی‌داند، باید از عالم آن چیز را بپرسد. پس مقصود از چیزی که نمی‌دانید، جمیع معارف حقیقی است و مقصود از جاهل، هرکسی است که ممکن باشد چیزی از معارف را نداند و مقصود از مسئول، هرکسی است که عالم به آن باشد. البته، مصداق عالم به‌نحو خاص در آیه، اهل بیت رسول خدا(ص) هستند» (طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۸۵).

۱-۲-۴. مراد از ذکر

آخرین نکته در آیه شریفه، بررسی مفهوم ذکر در تعبیر «اهل الذکر» است. ذکر در لغت، به معنای یادآوری و تذکر است. راغب ذکر را هیئتی نفسانی می‌داند که به انسان امکان می‌دهد تا معرفت و شناخت خود را حفظ کند. ذکر در این معنا، مانند حفظ است جز

آنکه ویژگی «حفظ»، به اعتبار به دست آوردن معرفت و ویژگی «ذکر»، به اعتبار احضار و نگهداری آن معرفت است. لذا، ذکر به اعتبار حضور معلومات در دل به کار می‌رود (راغب، ماده ذکر). ذکر، مصادیق متعددی دارد که یکی از آن‌ها قطعاً قرآن است (حجر: ۹). سایر کتاب‌های آسمانی مانند تورات و انجیل، همه از مصادیق ذکر به شمار می‌روند (طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۵۸). بنابراین، «اهل الذکر» عبارت از آشنایان به قرآن و آگاهان از کتاب‌های آسمانی گذشتگان خواهند بود. هرچند این تفسیر در جای خود نسبت به مؤمنان- به عنوان مخاطبان «فاسألوا اهل الذکر»- صحیح است، اما نسبت به مشرکان که مخاطب اولیه نزول آیه بودند، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در شرایطی که آنان نبوت خاتم النبیین (ص) را قبول نداشتند، معنا ندارد به آنان گفته شود که اگر نمی‌دانید، بروید از پیروان او بپرسید (طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۵۹)؛ بلکه آیه شریفه، امری ارشادی به یکی از اصول عقلایی دارد و آن، عبارت از وجوب رجوع جاهل در هر علم و دانشی، به عالم و متخصص آن است. این امر چنان‌که گفته شد، امری تعبیدی و مولوی نیست که بدون ملاک عقلی به جاهل دستور دهد که در مورد چیزهایی که نمی‌داند، به عالم مراجعه کند (طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۵۹). با توجه به آنچه گذشت، حاصل آیه شریفه «... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳)، بیان ضرورت رجوع جاهل به عالم در خصوص مجهولات او و بالطبع، جواز مرجعیت عالم در جواب‌گویی به اشکالات جاهل است. و این موضوع، اگرچه به صورت عام از آیه مستفاد است، در خصوص علوم و معارف دینی عینیت بیشتری دارد.

۲. مرجعیت دینی در روایات

مرجعیت دینی در روایات وارد شده از پیامبر (ص) و معصومان (ع)، جلوه روشنی دارد. طبق این شواهد، می‌توان این مرجعیت را در دو دوره بررسی کرد:

۲-۱. مرجعیت دینی در عصر رسول خدا(ص)

از شواهد تاریخی برمی‌آید که رسول خدا(ص) برای نخستین بار، به تربیت برخی از اصحاب خود و سپس آنان را به مناطق گوناگون- برای آموزش قرآن و حقایق اسلام به مردم- اعزام کرد. این دسته از اصحاب در آن زمان، به «معلم قرآن» و «مقری» مشهور شدند و درواقع، نقش مراجع مذهبی را ایفا می‌کردند. ابن هشام چنین گزارش کرد که رسول خدا(ص) پس از بیعت اول انصار مدینه، مصعب بن عمیر را همراه آنان گسیل داشت و به او فرمان داد که قرآن را به مردم مدینه بیاموزد، احکام اسلام را به آنان یاد دهد و آنان را فقیه در دین گرداند. مصعب به این جهت، در مدینه «مقری» نامیده گردید (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۶). پس از مدتی، عبدالله بن ام مکتوم به مصعب ملحق شد و او را در انجام این وظایف همراهی کرد. لذا به نقل از براء بن عازب آمده است که نخستین معلمان قرآن که بر مسلمانان وارد شدند، مصعب بن عمیر و عبدالله بن ام مکتوم بودند که قرآن را به مردم یاد دادند (بخاری، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۴۹).

پس از هجرت رسول خدا(ص) به مدینه، کار اعزام معلمان قرآن به نواحی مختلف، شتاب بیشتری گرفت؛ از جمله در سال سوم هجرت پس از جنگ احد و طبق روایتی در سال چهارم، پیامبر(ص) به درخواست گروهی از دو طایفه عضل و قاره، شش نفر از اصحاب خود را برای آموزش قرآن و احکام اسلام، به این دو قبیله اعزام کرد. البته، این عده مورد یورش مشرکان قرار گرفتند و شهید شدند. این حادثه به «فاجعه رجیع» معروف گشت (طبری، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۳۸).

به فاصله کوتاهی پس از واقعه رجیع، فاجعه بزرگ‌تری رخ داد و آن حادثه، شهادت هفتاد نفر از قاریان اصحاب پیامبر(ص)، در منطقه بئر معونه بود که آنان نیز در یک سفر تبلیغی، قربانی عهدشکنی مشرکان شدند و تارومار گردیدند (طبری، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۴۵؛ ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۴۰). همچنین در سال هشتم هجری، رسول خدا(ص) پس از فتح مکه، عتاب بن اسید را جانشین خود در مکه قرار داد و معاذ بن جبل را در کنار او گماشت تا مسائل شرعی و نیز قرآن را به اهالی مکه بیاموزد (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۶۵). چنان‌که پیامبر(ص) در نوبتی، معاذ بن جبل را برای آموزش احکام دینی به یمن اعزام کرد (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۰۳ و ج ۲، ص ۲۶۴).

عمرو بن حزم خزر جی انصاری و ابو عبیده جراح، از دیگر معلمان قرآن در عهد رسالت، به دستور پیامبر (ص) به نجران و یمن گسیل شدند تا اهالی آن مناطق را آموزش دهند. همگی این موارد، حکایت از تلاش رسول خدا (ص) در پی‌ریزی نظام مرجعیت دینی در عصر خود دارد (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۱، صص ۱۹۸-۲۲۱؛ معارف، ۱۳۸۳، صص ۱۵۳-۱۵۵).

۲-۲. مرجعیت دینی در عصر امامان (ع)

با تأمل در سیره امامان شیعه به‌ویژه صادقین (ع)، درمی‌یابیم که آن بزرگواران نقش اساسی در ایجاد نظام مرجعیت فقهی شیعه ایفا کردند. تلاش آن بزرگواران در این خصوص، در سه محور به شرح زیر قابل ملاحظه است:

۲-۲-۱. پرورش راویان فقیه و اعلام مرجعیت آنان در بین شیعیان

از کارهای مهم صادقین (ع) که نقش اساسی در ماندگاری مذهب شیعه ایفا کرد، تربیت فقیهانی مبرز و کارشناس امور مکتب از اصحاب خود بود (معارف، ۱۳۷۴، ص ۱۲۳). این عده فقط راوی و ناقل اخبار نبودند، بلکه علاوه بر آن، به مبانی استنباط حقایق دین از مطاوی قرآن و سنت آگاهی داشتند. افرادی مانند زراره، محمد بن مسلم، ابابصیر، فضیل بن یسار، ابان بن تغلب و برید بن معاویه، جزء این راویان بودند که در زبان صادقین (ع) مکرر از آنان تمجید شد و به عنوان «حاملان علوم اهل بیت (ع)» شهرت یافتند. برخی از افراد یادشده، به اصحاب اجماع معروف‌اند. این حقیقت، خود بر مقام مرجعیت آنان- نسبت به سایر مردم- تأکید دارد (طوسی، ۱۴۰۴، رقم ۴۳۰). مرجعیت این عده در درجه نخست، توسط امام باقر (ع) و امام صادق (ع) اعلام گردید. در این خصوص، شواهد فراوانی وجود دارد، از جمله آنکه شیخ طوسی و نجاشی در شرح حال ابان بن تغلب، آورده‌اند که امام باقر (ع) به او فرمود: «در مسجد بنشین و برای مردم فتوا بده؛ زیرا من دوست دارم که در شیعیان من امثال تو دیده شود» (طوسی، بی‌تا، ص ۱۷؛ نجاشی، ۱۴۱۱، ص ۱۱). ابان امثال امر کرد و در مسجد مدینه به صدور فتوا مشغول گردید تا آنکه در زمان امامت امام صادق (ع)، به آن حضرت عرض کرد:

«عده‌ای از مردم (اهل سنت) سؤالاتی از من دارند که نمی‌توانم با روایات شما به آنان پاسخ دهم و اگر از پاسخ‌گویی به آنان عذرخواهی کنم، از من نمی‌پذیرند». امام صادق(ع) به ابان فرمود: «اگر از معالم دینی و دیدگاه‌های فقهی آنان اطلاع داری، با همان پاسخ آنان را بگو» (طوسی، ۱۴۰۴، رقم ۶۰۲).

از دیگر مراجع دینی شیعیان در این دوره- که شیعیان نیز مرجعیت علمی او را پذیرفته بودند- می‌توان از زراره یاد کرد. امام صادق(ع) به فیض بن مختار دستور داد که هر گاه جویای احادیث اهل بیت شدی، به زرارۀ بن اعین مراجعه کن (طوسی، ۱۴۰۴، رقم ۲۱۶).

عمر بن اذینه، یکی دیگر از اصحاب امام صادق(ع)، گوید: «به زراره گفتم: مردم از امام صادق(ع) و پدرش(ع) روایاتی در باب ارث نقل می‌کنند که من همه را بر تو عرضه می‌کنم. پس هر کدام که باطل است، بگو باطل است و هر کدام که حق است، تو بگو که حق است و...» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، صص ۹۱، ۹۵ و ۹۸). طبق قرائن دیگر، این مرجعیت علمی برای محمد بن مسلم (طوسی، ۱۴۰۴، رقم ۲۷۳)، فضیل بن یسار (طوسی، ۱۳۴۶، ج ۳، ص ۲۷)، زکریا بن آدم قمی (حلی، ۱۴۰۲، ص ۷۵) و یونس بن عبدالرحمن (نجاشی، ۱۴۱۱، رقم ۱۲۰۸) اعلام شده است.

۲-۲-۲. ارشاد شیعیان در مراجعه به مراجع دینی

همان‌گونه که امامان شیعه در پرورش راویان فقیه و اعلام مرجعیت آنان اهتمام داشتند، متقابلاً شیعیان را نیز به رجوع به آنان و گرفتن نظر و فتوای آنان تشویق و سفارش می‌کردند. این موضوع در آن دوره که دسترسی به امامان به‌سهولت امکان نداشت، از ارزش خاصی برخوردار بود. در این خصوص مثال‌های زیادی وجود دارد، از جمله آنکه عبدالله بن ابی یعفور- که خود از نمایندگان امام صادق(ع) در جمع‌آوری سؤالات مردم بود- در نوبتی به امام عرضه داشت که برای وی امکان ندارد در هر زمان امام را ملاقات کند و از راه دور به خدمت ایشان نائل شود؛ در صورتی که مردم به او مراجعه می‌کنند و از مسائلی پرسش می‌کنند که جوابی برای آنان ندارد. حضرت فرمود: «چه امری تو را از رجوع به محمد بن مسلم ثقفی باز می‌دارد. او از پدرم مطالب زیادی شنید

و نزد او وجیه‌المنزله بود» (طوسی، ۱۴۰۴، رقم ۲۷۳). نظیر این درخواست را در زمان امام رضا(ع)، دو تن از شیعیان به نام‌های حسن بن علی بن یقطین و عبدالعزیز بن مهتدی از امام رضا(ع) کردند که امام آنان را به یونس بن عبدالرحمن ارجاع داد (طوسی، ۱۴۰۴، رقم‌های ۹۱۰، ۹۳۵ و ۹۳۸؛ نجاشی، ۱۴۱۱، رقم ۱۲۰۸).

شواهدی که گذشت، متعلق به ارجاع شیعیان به راویان فقیه در حیات امامان(ع) و به سفارش آن بزرگواران بود. طبیعی است که در شرایط غیبت یا عدم حضور امامان(ع)، مراجعه شیعیان به فقهای عظام از ضرورت بیشتری برخوردار شود، که امامان(ع) نیز نسبت به آن بی‌تفاوت نبوده‌اند. لذا، به‌طوری که محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است، امام عصر(عج) در توقیع مبارک خود- خطاب به محمد بن عثمان عمری- خطاب به اسحاق بن یعقوب فرمود: «... اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا، فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله (علیهم)» (صدوق، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۴۸۴؛ طوسی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۰؛ طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۷۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۸۱) (اما در خصوص حوادث واقعه^۳ پس به راویان حدیث ما رجوع کنید، که آنان حجت من بر شمایند و من نیز حجت خدا بر آنان).

از مواردی که مراجعه به فقهای اصحاب ائمه و گرفتن نظرات آنان بسیار کارآمد و مؤثر بوده است، می‌توان از مقام چاره‌جویی اصحاب ائمه(ع) در حل روایات متعارض سخن به میان آورد. در مباحث قبلی گزارش مراجعه عمر بن اذینه به زراره برای حل مشکلات روایات ارث از نظر گذشت. مورد دیگر در این خصوص جریان است که شیخ طوسی از قول علی بن سعید بصری به این صورت نقل کرد: «وی به امام صادق(ع) عرضه داشت که اتفاق می‌افتد که من به محله بنی عدی وارد می‌شوم. در این محله همه افراد اعم از مؤذن، امام جماعت و همه اهل مسجد از عثمان پیروی می‌کنند، و از شما و شیعیان شما برائت می‌جویند. حکم شما در مورد نماز خواندن با آنان چیست؟ امام فرمود: با آنان نماز بخوان، اما به آنچه می‌گویم، توجه کن؛ چون به بصره رسیدی و فضیل بن یسار از تو سؤال کرد و او را از فتوای من آگاه ساختی، فتوای مرا واکذار و به فتوای فضیل عمل کن. علی بن سعید گوید: چون به بصره وارد شدم، فضیل را از ماجرا مطلع ساختم. فضیل گفت: او آگاه به گفته خود است، اما من از او و

پدرش شنیدم که هر دو گفتند: اقتدا به نماز ناصب و معاند مکن و اگر مجبور به جماعت با آنان شدی، تو حمد و سوره را خود بخوان؛ انگار که انفرادی نماز می خوانی. علی بن سعید گوید: از آن به بعد قول امام صادق(ع) را کنار گذاشتم و به فتوای فضیل بن یسار عمل کردم» (شیخ طوسی، ۱۳۴۶، ج ۳، ص ۲۷).

حدیث یادشده نه تنها مبین تشویق علی بن سعید توسط امام صادق(ع) در مراجعه به یکی از مراجع مذهبی است بلکه ترجیح فتوای صحابی بر نظر امام را نیز دربر دارد. دلیل این مطلب آن است که دیدگاه امام(ع)، مبتنی بر تقیه بود.

۲-۳. توجه دادن به مبانی اصیل استنباط احکام شرعی

موضوع دیگر در مسئله مرجعیت دینی، توجه دادن به مبانی اصیل استنباط است که در دستور کار صادقین(ع) قرار داشت. در این خصوص بین شیعه و اهل سنت اختلافاتی وجود دارد که برای اطلاع از آن می توان به کتاب های اصول فقه هر دو مذهب مراجعه کرد. اما تا آنجا که به آیات و روایات ارتباط دارد، می توان از آیات «اولوالامر» و «اکمال دین» و نیز روایات واردشده از صادقین(ع)، در خصوص منابع دین استفاده کرد. طبق آیه «اولوالامر» (نساء: ۵۹)، در شرایطی که خداوند دستور به اطاعت از خدا، رسول و اولوالامر داده است، فیصله بخشی به نزاع های مؤمنان - که از موارد شاخص قضا و داوری است - در گرو مراجعه به خدا و رسول، و به عبارت دیگر، کتاب و سنت اعلام شده است. دلیل این موضوع، کامل شدن دین خدا در حیات پیامبر اسلام(ص) است که در آیه «اکمال دین»، به آن تصریح شده است (مائده: ۳؛ فخر رازی، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۱۳۸؛ طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۴۵؛ طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۱۸۱؛ عیاشی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۲۱؛ طوسی، تبيان، ج ۳، ص ۴۳۵؛ امینی، ۱۳۶۶، ج ۲، صص ۱۱۶-۱۲۵).

طبرسی ذیل آیه اولوالامر، تصریح می کند که پس از رحلت رسول خدا(ص) مراجعه مردم به اولوالامر - که جانشینان آن حضرت هستند - جانشین مراجعه به رسول خدا(ص) خواهد شد و حکم آنان، در همان مسیر حکم پیامبر(ص) جاری خواهد بود (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۰۰). اما به نظر می آید که هدف آیه، بیان صلاحیت علمی اولوالامر در خصوص مرجعیت منازعات شرعی نیست بلکه برعکس، هدف آیه اعلام

کامل بودن محتوای کتاب و سنت در حل هرگونه مشکل و نزاع دینی است که احیاناً در بین مؤمنان ظهور و بروز پیدا می‌کند، بدون آنکه نیاز به وضع حکم جدید شرعی یا نسخ احکام موجود باشد. علامه طباطبایی در این باره معتقد است که وقتی بحث از وجوب رجوع مؤمنان و تسلیم بودن آنان در مقام حل مشاجرات (در پرتو دین) است، فقط از خدا و رسول او نام می‌برد. و لذا اولوالامر- هرکس که باشند- نمی‌توانند حکم جدیدی وضع کنند یا حکم ثابتی از احکام کتاب و سنت را نسخ کنند؛ وگرنه وجوب رجوع در موقع نزاع به کتاب و سنت، معنایی نخواهد داشت (طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۴، صص ۳۸۸-۳۸۹).

اما با مراجعه به روایات اهل بیت(ع)، روشن می‌شود که دین جز کتاب و سنت، منبع و اساسی ندارد. مردم نیز وظیفه دارند فقط با مراجعه به مفاد کتاب و سنت، احکام و تکالیف دینی را بشناسند و به آن‌ها عمل کنند. در این خصوص، روایات گوناگونی وجود دارد که در چند محور به شرح زیر قابل دسته‌بندی است:

۲-۳-۱. روایاتی که کتاب و سنت را مرجع هرگونه داوری در رفع اختلافات برمی‌شمرد و ارجاع هر حکمی به کتاب و سنت را الزامی می‌داند؛ مانند حدیث ایوب بن حر از امام صادق(ع) که: «کل شیء مردود الی الکتاب والسنة وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو مردود» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۹) (لازم است هر چیزی به کتاب و سنت ارجاع شود و هر حدیثی که با کتاب خدا موافقت نداشته باشد، ساختگی است).

۲-۳-۲. روایاتی که ریشه هر حکمی را در کتاب و سنت، به‌ویژه قرآن، اعلام می‌کند؛ اگرچه در بادی امر مشخص نباشد. در حدیث حماد از امام صادق(ع) آمده است: «ما من شیء الا فیه کتاب او سنة» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۹۸). و نیز در سخن دیگری، آن حضرت می‌فرماید: «ما من امر یختلف فیه اثنان الا وله اصل فی کتاب الله عز وجل ولکن لا تبلغه عقول الرجال» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۸).

۲-۳-۳. روایاتی که کتاب و سنت را جامع حقایق دین اعلام می‌کند و تخطی از این حقیقت را مایه ضلالت و انحراف می‌داند؛ مانند حدیث سماعه از امام کاظم(ع) که آمده است:

«به امام صادق(ع) گفتم: آیا (ریشه) هر حکمی در کتاب و سنت وجود دارد یا شما با رأی خود حکمی بیان می‌کنید؟ امام کاظم(ع) فرمودند: آری، ریشه هر حکمی در کتاب و سنت وجود دارد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۲).

با تأکید بر این حقیقت است که امام باقر(ع) به زراره فرمود: «کل من تعدی السنة ردّ الی السنة» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷۰). و امام صادق(ع) نیز می‌فرماید: «من خالف کتاب الله وسنة محمد فقد کفر» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۹).

۲-۳-۴. روایاتی که سرسختانه با این اندیشه که رأی و قیاس به عنوان منبعی از منابع احکام شرعی مورد استفاده مستنبط قرار گیرد، مبارزه می‌کند. در این خصوص، شواهد بیش از حد تصور است؛ از جمله آنکه ابوبصیر گوید:

«به امام صادق(ع) گفتم: مسائلی طرح می‌شود که پاسخ آن را در کتاب (خدا) نمی‌یابیم و سستی نیز در زمینه آن وجود ندارد که در آن بنگریم. آیا می‌توانیم فکر خود را به کار بیندازیم و پاسخی بیابیم؟ امام صادق(ع) فرمود: نه، با خبر باش که اگر فتوای تو با حقیقت موافق باشد، اجر و پاداشی نخواهی برد و اگر بر خطا باشد، بر خدای تبارک و تعالی دروغ بسته‌ای» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۶).

نکته قابل تأمل آنکه تا آنجا که به دانش امامان(ع) ارتباط دارد، آنان ریشه هر حکمی را در کتاب خدا می‌دانستند و در صورت نیاز آن را برای اصحاب خود بازگو می‌کردند. امام باقر(ع) خطاب به اصحاب خود فرمود: «اذا حدثکم بشیء فاسألونی عن کتاب الله...» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۰) (چون در خصوص چیزی با شما حرف زدم، ریشه آن را از کتاب از من جویا شوید). اما در عین حال، انتظار داشتند که اصحاب آنان بتوانند ریشه هر حکمی را با استفاده از کتاب و سنت دریابند. به این جهت، با استفاده از رأی و قیاس برای صدور فتاوای دینی مخالفت می‌کردند. از طرفی، در تعلیمات آنان قیاس و رأی، غیر از اجتهاد اصیل (ردّ فروع به اصول کلی) است (معارف، ۱۳۷۴، صص ۲۴۶-۲۵۰؛ همو، ۱۳۸۴، صص ۱۷۴-۱۸۷). برای روشن شدن این موضوع، توجه به دو نکته زیر ضروری است:

اولاً یکی از کارهای پیشوایان دین، به‌ویژه صادقین(ع)، روشن ساختن اصول و قواعد کلی دین برای شیعیان بود؛ به‌طوری‌که بر پایه آن اصول، بتوانند به اجتهاد به معنای درست آن دست یابند و نیز بتوانند احکام الهی را از طریق رد فروع بر اصول ثابت به دست آورند. از دلایل این مطلب، بیان نجاشی از تألیف محمد بن مسلم - به عنوان یکی از فقهای اصحاب امام صادق(ع) - است که می‌نویسد:

«له کتاب یسمی الاربعة مائة مسألة فی ابواب الحلال والحرام» (نجاشی، ۱۴۱۱، رقم ۸۸۲).

مقصود از چهارصد مسئله، چهارصد اصل یا قاعده فقهی است؛ نه چهارصد حدیث یا مسئله ساده فقهی.

دلیل این مطلب آن است که محمد بن مسلم در اثر مصاحبت بیست‌ساله خود با امام باقر و امام صادق(ع)، جمعاً ۴۶ هزار حدیث در اختیار داشت (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۸۶). به همین سبب، امام صادق(ع) عبدالله بن ابی یعفور را برای حل مشکلات فقهی به او ارجاع داد و فرمود: «فما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی فانه قد سمع من ابی وکان عنده وجیهاً» (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۸۳). لذا، معنا ندارد که وی با داشتن گنجی از روایات اهل بیت(ع) و در کتابی، به تألیف چهارصد حدیث آن بسنده کند؛ جز آنکه این چهارصد اصل، از ویژگی خاصی برخوردار باشد که همان قاعده بودن آن است؛ برای مثال، اسحاق بن عمار گوید که امام هفتم(ع) به من فرمود: «اذا شکت فابن علی الیقین قال: قلت هذا اصل؟ قال نعم» (صدوق، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۳۱) (آن‌گاه که شک کردی، بنا را بر یقین بگذار. من گفتم که آیا این یک اصل و قاعده به شمار می‌رود؟ امام فرمود: آری).

اما نمونه‌هایی از اصول منقول از محمد بن مسلم عبارت است از:

«سمعت ابا جعفر(ع) یقول: التقیة فی کل شیء یضطرّ له ابن آدم فقد احلّه الله له» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۲۰) (تقیه در هر امری که انسان ناگزیر به انجام آن باشد، مورد پیدا می‌کند و خداوند آن را حلال کرده است).

«به اباعبدالله صادق(ع) گفتم: اگر کسی بینایی خود را از دست بدهد و اطبا بگویند باید یک ماه یا چهل روز به پشت بخوابد تا معالجه شود، آیا

می‌تواند به معالجه اقدام کند و با همان حال نماز بخواند؟ ابوعبدالله گفت: «هرکسی به حالت اضطرار بیفتد و این اضطرار دستاورد خودش نباشد، گناهی بر او نیست» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۱۰).

ثانیاً، امامان(ع) برای فعال‌سازی ملکهٔ اجتهاد و استنباط در شاگردان خود، این نکته را متذکر شدند که وظیفهٔ اصلی پیشوایان دینی، القای اصول است تا بیان همهٔ جزئیات احکام. در این خصوص، هشام بن سالم از امام صادق(ع) روایت کرده است که حضرت فرمود: «أئما علينا ان نلقى اليكم الاصول وعليكم ان تفرعوا» (ابن ادریس حلی، بی‌تا، ص ۴۷۸؛ خوانساری، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۲۲). نظیر این حدیث را زراره و ابوبصیر، از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) روایت کردند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۴۵). و نیز، ابن ادریس از جامع بزنطی از امام رضا(ع) نقل کرد که فرمود: «علینا القاء الاصول اليكم وعليكم التفرع» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۴۵؛ حر عاملی، ۱۳۸۷، ج ۱۸، صص ۴۰-۴۱). علامه مجلسی پس از نقل این روایات تصریح می‌کند: «(هذا) يدل على جواز الاستنباط من العمومات» (مجلسی ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۴۷). به این سبب، گاه ائمه از پاسخ برخی سؤالات جزئی به اصحاب خود طفره می‌رفتند و ذهن آنان را متوجه اصولی در قرآن می‌کردند. نمونهٔ آن، سؤال زراره از امام صادق(ع) دربارهٔ حکم وضوی جبیره بود. امام(ع) با ذکر این مطلب که «يعرف هذا واشباهه من كتاب الله حيث يقول: ما جعل عليكم في الدين من حرج» (حج: ۷۸)، درواقع، از زراره- که خود از فقهای برجسته بود- انتظار داشتند که با توجه به اصول قرآنی، تکلیف خود را تشخیص دهد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۳).

نتیجه‌گیری

۱. نظام مرجعیت دینی، پایه‌های مهمی در آیات قرآن دارد. تفسیر آیه‌های «نفر» و «سؤال»، در اثبات آن کافی است.
۲. مرجعیت دینی، پایه‌های روشنی در روایات و سیرهٔ معصومان(ع) دارد. نخستین بار رسول خدا(ص) با اعزام قاریان و مبلغان دینی به مناطق مختلف، نیاز مردم به دانستن معالم دینی را برطرف ساخت.

۳. عملکرد امامان شیعه به‌ویژه صادقین(ع) در تثبیت نظام مرجعیت دینی، از سه طریق مشهود است:
- ۱-۳. تربیت فقهای کارازموده و معرفی آنان به مردم، برای صدور فتوا و حل مشکلات و شبهات دینی؛
- ۲-۳. ارجاع مردم مناطق گوناگون به فقهاء و مراجع مذهبی، و تشویق به اخذ مسائل دینی از آنان؛
- ۳-۳. معرفی مصادر صحیح استنباط احکام شرعی - در سطح کتاب و سنت - القای اصول کلی دین به مخاطبان و توجه به استنباط فروع دینی از اصول ثابت.

یادداشت‌ها

۱. برخی این سه بخش را منطبق بر حدیث نبوی دانسته‌اند که فرمود: «العلم ثلاثة: آية محكمة وسنة قائمة وفريضة عادلة وما خلا هن فضل» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۲؛ رک. مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۱).
۲. به عقیده برخی از مفسران در این آیه، خطاب متوجه پیامبر(ص) است، اما مراد، مردم و مکلفانند؛ یعنی اگر شما از قرآنی که بر پیامبر(ص) نازل شد، در تردید به سر می‌برید، از علمای اهل کتاب سؤال کنید. به همین سبب، رسول خدا(ص) شخصاً نه شک داشت و نه سؤالی کرد (طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۲۰۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۷۱).
۳. استاد علی‌اکبر غفاری در توضیح «الحوادث الواقعة»، می‌نویسد: «گفته‌اند که مراد از حوادث واقعه اموری است که نیازمند مراجعه به حاکم (شرع) است؛ مانند اموال یتیمان که در این مسائل ولایت فقیه ثابت می‌شود. این موارد چیز (خاصی) نیست. اما احتمال ظاهر مراد از حوادث واقعه، کلیه مسائلی است که برای مردم اتفاق می‌افتد که حکم آن را نمی‌دانند و ناگزیر باید به کسانی مراجعه کنند که بتوانند حکم آن مسائل را از روایاتی که برای آنها وارد شده است، استنباط کنند و مراد از راویان حدیث نیز فقهای هستند که معانی و مقاصد حدیث را درمی‌یابند و از عام و خاص، محکم و متشابه، صحیح و سقیم و اصیل و ساختگی آن آگاهی دارند؛ نه کسانی که صرفاً کتاب‌های مشهور حدیث را خوانده و الفاظ آن را حفظ کرده‌اند، اما نه معنای احادیث را درک کرده‌اند و نه از ملکه اجتهاد و استنباط برخوردارند؛ اگرچه خود را حاملان حدیث بدانند (غفاری، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۴۸۴).

کتابنامه

- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور (بی تا)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، تصحیح جامعه مدرسين، قم: مؤسسه نشر اسلامي.
- ابن سعد، محمد (١٤١٨)، *الطبقات الكبرى*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا)، *لسان العرب*، بيروت: دار الفكر.
- ابن هشام، محمد (بی تا)، *السيرة النبوية*، بيروت: دار القلم.
- اميني، عبدالحسين (١٣٦٦)، *الغدير فی الکتاب والسنة والادب*، تهران: دار الكتب الاسلامي.
- بخاری، محمد بن اسماعيل (١٤٠٧)، *الصحيح*، بيروت: دار القلم.
- حر عاملی، محمد بن حسن (١٣٨٧)، *تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة*، تهران: دار الكتب الاسلامية.
- حلی، حسن بن يوسف (١٤٠٢)، *رجال العلامة الحلی (خلاصة الاقوال)*، قم: مكتبة الرضي.
- خوانساري، محمدباقر (١٣٩٠)، *روضات الجنات*، تهران: نشر اسماعيليان.
- راغب اصفهاني، حسين بن محمد (١٤١٨)، *المفردات فی غريب القرآن*، بيروت: دار الكتب العلمية.
- زمخشري، محمود بن عمر (١٤٠٧)، *الكشاف*، بيروت: دار الكتاب العربي.
- سيد رضى، محمد بن حسين (١٣٧٩)، *نهج البلاغة*، به تحقيق محمد دشتي، نشر مشرقين.
- سيوطي، جلال الدين (بی تا)، *الجامع الصغير لاحاديث البشير النذير*، بيروت: دار الفكر.
- صدوق، ابو جعفر محمد بن علي (١٤٠٥)، *كمال الدين وتمام النعمة*، تحقيق و تعليق على اكبر غفاري، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- همو (١٤٠٥)، *من لا يحضره الفقيه*، تحقيق سيد حسن خراسان، بيروت: دار الاضواء.
- طباطبائي، محمدحسين (١٤٠٣)، *الميزان فی تفسير القرآن*، بيروت: مؤسسه الاعلمي.
- طبرسي، احمد بن علي (١٤١٠)، *الاحتجاج*، بيروت: مؤسسه الاعلمي للمطبوعات.
- طبرسي، فضل بن حسن (١٤٠٨)، *مجمع البيان لعلوم القرآن*، بيروت: دار المعرفة.
- طبري، محمد بن جرير (بی تا)، *تاريخ الرسل والملوك*، بيروت: دار التراث العربي.

- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۴)، *اختیار معرفة الرجال*، تعلیق میرداماد و تحقیق مهدی رجایی، قم: مؤسسه آل البيت.
- همو (بی‌تا)، *التبیان الجامع لعلوم القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- همو (بی‌تا)، *الفهرست*، قم: منشورات رضی (افست نجف).
- همو (۱۳۴۶)، *تهذیب الاحکام*، دار الکتب الاسلامیه.
- همو (۱۴۱۷)، *کتاب الغیبه*، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۴۱۱)، *تفسیر العیاشی*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- غفاری، علی اکبر (۱۴۰۵)، *تعلیق کمال الدین وتمام النعمه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- فخر رازی، محمد بن عمر (بی‌تا)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار المعرفه.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفا.
- مظفر، محمدرضا (۱۴۰۵)، *اصول الفقه*، تهران: نشر دانش اسلامی.
- معارف، مجید (۱۳۷۴)، *پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه*، بی‌جا: نشر ضریح، چاپ دوم.
- همو (۱۳۸۴)، «عقل و رأی در مکتب جعفری»، مجموعه مقالات همایش سراسری علم، معرفت و تضارب آرا در مکتب جعفری، به کوشش مرکز تحقیقات حوزه معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)، واحد خواهران، تهران: نشر کارور.
- همو (۱۳۸۳)، *مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی*، بی‌جا: انتشارات نبأ.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۱۱)، *رجال النجاشی*، قم: انتشارات جامعه مدرسین.